



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامعه‌شناسی

روی‌کردی انتقادی به
انتظارات فرمبکی سند
چشم‌انداز بیست‌ساله:
آرمانی تحقق‌پذیر
یا

۶۲ سوره

شماره ۱۱۱ زمستان ۱۳۸۸



قرار بود درباره مضامین فرهنگی سند چشم‌انداز بیست‌ساله یا شما گفت‌وگو کنیم. چه نظری درباره این سند دارید؟ با مطالعه سند بر من معلوم نشد که دقیقاً چه کسانی و یا چه شخصیت‌هایی آن را تنظیم کرده‌اند.

مگر شورای عالی انقلاب فرهنگی آن را تصویب نکرده است؟

همین‌طور است و مقامات عالی‌رتبه‌ای نیز آن را تایید کرده‌اند. فرض کنید که این افراد از تخصص و دانش کافی برای چنین کاری برخوردار بوده‌اند؛ اما خوب می‌دانید که در این گونه امور، یک مسیر سیاسی برای تصمیم‌گیری نهایی و ارزیابی کلی برای رد یا قبول، حکم و اصلاح، و سپس تصویب وجود دارد که فرآیند خاص خود را طی می‌کند و از امور گوناگون از جمله گرایش‌های سیاسی و سلیق فکری افراد دخیل در آن تأثیر می‌پذیرد. ما نمی‌دانیم سند از چه مسیر سیاسی عبور کرده و چه تغییر و تحولاتی را پشت سر گذاشته است، لذا از این مقوله فعلاً صرف‌نظر می‌کنیم و به فرآیند علمی و کارشناسی می‌پردازیم. در تعیین مسیر این فرآیند کارشناسی و در مواضع مختلف آن، شخصیت‌های متعددی نقش داشته‌اند. اما چون آنان را نمی‌شناسیم، وارد بحث صلاحیت‌های علمی و فکری کارشناسانی که برای تدوین و تنظیم این سند تلاش کرده‌اند، نمی‌شویم. باید یک نکته جدی اما ظاهراً عجیب و در عین حال ارزشمند را که حاصل تجربه‌هایم است، در این‌جا اضافه کنم و آن این است که من صلاحیت علمی را متفاوت از صلاحیت فکری می‌دانم. صلاحیت علمی در این قبیل کارها را از طریق بررسی مدرک و مقام و سمت علمی فرد تعیین می‌کنند. مثلاً فردی را در نظر بگیرید که مدیر آموزشی فلان دانشگاه است و همین ملاک تایید صلاحیت علمی وی می‌شود، چون هم دکترا دارد و هم تدریس می‌کند و هم سابقه مدیریت در دانشگاه‌های معتبر در کارنامه‌اش دیده می‌شود، اما خیلی از ایس‌حضرات، صلاحیت دانشگاهی و مدیریتی خود را از طریق تعطیل کردن فکرشان و یا بی‌خاصیت کردن فکر دیگران به‌دست آورده‌اند. این مسأله اگرچه عجیب به نظر می‌رسد، اما بسیار جدی است. تعطیل کردن فکر برای خیلی‌ها کمک و بهانه‌ای است تا مانع

تضاد است.

این تضاد حتی در افکار کسانی هم که چنین سندی را طراحی کرده‌اند دیده می‌شود که ممکن است که به این جنبه تناقض‌آمیز توجه نکرده باشند. وقتی ما در صدد طراحی و برنامه‌ریزی برای آینده جامعه برمی‌آییم، این طراحی مستلزم انجام عملیاتی است که جامعه را از یک نقطه به نقطه‌های دیگر حرکت می‌دهد و تغییر ایجاد می‌کند. این تغییر قطعاً بخشی از سنت را هم شامل می‌شود. فرسوده کردن پاره‌ای از عناصر متصلب سنت هم از عواقب چنین روی‌کردی است که در واقع در جوهره آن تغییرات نهفته است. این پیش‌فرض، نقطه آغاز بحث است؛ اما نکته دیگری که باید به آن اذعان کنیم و ناشی از پیش‌فرض دیگری است که در سند وجود دارد، گونه‌های عملیات مهندسی است که براساس آن می‌توان عرصه‌های مختلف اجتماعی را به نحوی مهندسی کرد و به جهت مورد نظر پیش برد. این موضوع در بحث طراحی ساختارهای اجتماعی هم وجود دارد. زمانی که در مباحث فرهنگی به آن می‌پردازیم، با عناوین مهندسی فرهنگی یا مهندسی اجتماعی تبیین می‌شوند. در این مورد، ما فرض می‌کنیم که می‌توانیم متغیرهای دخیل در عرصه فرهنگ و اجتماع را به‌نحوی دست‌کاری کنیم که جامعه را به سمت مقاصد مورد نظرمان پیش ببرد. این مبحث و ایده هم در هر گونه طراحی اجتماعی-فرهنگی وجود دارد. حالا باید مقوله مهندسی را بسط دهیم تا مشخص شود که در برخی از حوزه‌ها و عرصه‌های اجتماعی، کدام حوزه‌ها فاقد امکانات و اثرات مطلوب است.

آیا منظور تان تقابل دو روی‌کرد ایده‌های مدرن و مقاومت سنت است که در محتوای سند چشم‌انداز دیده می‌شود؟

به دلیل کلی‌بودن مندرجات سند، این چیزها اصلاً در آن وجود ندارد و اثری از تقابل‌هایی که می‌گویید در آن مشخص نیست. زیرا صرفاً یک‌سری آرمان‌های کلی را بیان کرده است. اینک بحث خواهیم کرد که اساساً آرمان‌های این گونه را تا چه اندازه می‌توان جامعه عمل پوشانند، و چه تعداد از آن‌ها می‌توانند واقعیت پیدا کنند و چقدر از آن‌ها در نهایت در شکل آرزو و خیال و آرمان باقی می‌مانند. در مباحثی که مربوط به فرهنگ است، من مواردی از این دست را از سند ذکر می‌کنم و راجع به آن‌ها صحبت می‌کنم. مثلاً یکی از بندهایش این است که «جامعه ایران در افق این چشم‌انداز، برخوردار از دانش پیشرفته، توانا در تولید علم و فناوری، متکی بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی است.» اساساً مقوله مربوط به دانش پیشرفته و تولید علم و دانش، از مباحث فرهنگی است. به عبارت دیگر، صحبت از تولید علم و فناوری و دانشگاه و آموزش و پرورش، در زمره مباحث فرهنگی محسوب می‌شود که در این بندی از سند که خواندم، نوع این مباحث و روی‌کردها نشان می‌دهد که نظر به کلیت کشور دارد. در واقع قرار است کشور با تحقق این روی‌کردها از دانش پیشرفته برخوردار شود و در زمینه علم و دانش، توانا و متکی بر منابع انسانی باشد. در بند دیگری از سند چشم‌انداز آمده است که «افراد فعال و مسؤولیت‌پذیر، اینترگر، مؤمن رضایت‌مند، برخوردار از وجدان کاری، انضباط، روحیه تعامل و سازگاری اجتماعی به انقلاب و نظام اسلامی، شکوفایی ایران و مفتخر به نظام جمهوری اسلامی ایران.» همه این موارد جزء مباحث فرهنگی محسوب می‌شوند. همه این‌ها آرمان هستند. منظور از افراد، کل احاد کشور است.

یکی از مواردی که به نظرم جای تأمل دارد این است که در سند چشم‌انداز، در جایی از کشور سخن به میان می‌آید و یک جای دیگر از افراد بحث می‌کند. وقتی سند چشم‌انداز را تنظیم و تدوین می‌کنیم، باید یک پارچه حرف بزیم یعنی یا باید کشور مد نظر ما باشد یا افراد. به هر حال، این دوگانگی در سند چشم‌انداز باعث می‌شود که نتوان با قاطعیت گفت که آیا واقعاً منظور افراد هستند یا کشور. زیرا ما نمی‌توانیم بگوییم کشور باید فعال، مسؤولیت‌پذیر

و رود آن‌ها به موضوعات مناقشه‌برانگیز بشوند. خیلی از این افراد که بر مصادر مدیریتی تکیه زده‌اند، مانع از بروز و ارائه اندیشه‌های افراد صاحب‌نظر می‌شوند تا مشکلی برای بقای میز و یا دیگر موقعیت‌های‌شان پیش نیاید. خودم شخصاً چندین بار چنین تجربه‌ای داشته‌ام و احتمال می‌دهم در حال حاضر یک بیماری مدیریتی فراگیر باشد. باید دیگر صاحبان تجارب این‌چنینی هم در این باره سخن بگویند تا بفهمیم که این طرز تلقی‌ها چقدر معتبر است. چون اکنون نمی‌دانیم که در فرآیند علمی و کارشناسی تنظیم و تدوین سند چه کسانی دخیل بوده‌اند، بنابراین نمی‌توانیم صلاحیت آنان و ارزش سند را زیر سؤال ببریم، بلکه تنها می‌گوییم که ما با سندی مواجه هستیم با این برنامه‌ها و محتوای خاص. حال چگونه می‌توانیم درباره این محتوا و برنامه‌ها در بخش فرهنگ صحبت کنیم؟ قبل از ورود به این بحث، چند پیش‌فرض درباره سند وجود دارد. کسانی هم که تصمیم به تنظیم این سند گرفتند، یا این پیش‌فرض‌ها را می‌دانستند و آن را در نظر داشته‌اند و یا این‌که واقف نبوده‌اند که این پیش‌فرض‌ها وجود دارند. یکی از این پیش‌فرض‌ها این است که اساساً تنظیم سند و طراحی هر گونه برنامه‌ای برای پیشبرد جامعه به یک سمت خاص، ایده‌ای مدرن است.

یا یک امر مدرن.

بله، یک ایده مدرن که یک امر مدرن را پدید می‌آورد. یعنی افرادی هستند که خودشان را دارای توانایی برنامه‌ریزی برای جامعه و هدایت آن به سمت و سوی خاصی می‌دانند.

به نظر می‌رسد که در اصل، نفس برنامه‌ریزی، یک امر مدرن است.

این معنا که بخواهیم برنامه‌ای را برای جامعه‌ای طراحی کنیم، اساساً ایده‌های مدرن است. اگر ما دوران گذشته را بررسی کنیم فقط در اتوپیاها - آرمان‌شهرسازی، طراحی مدینه فاضله - می‌توانیم چنین ایده‌هایی را بیابیم که البته در همان حد اتوپیاها هم متوقف می‌شد.

آیا آرمان شهر افلاطون هم چنین چیزی بوده است؟

بله، این نگره در همه آرمان‌شهرها وجود دارد. آرمان شهر افلاطون هم طراحی جامعه در حد یک آرزو و خیال و اندیشه‌ای است که انسان می‌خواهد به آن برسد و هیچ‌گاه هم خود را توانا در اجرای واقعی آن خواسته‌ها نمی‌بیند.

آیا در سند چشم‌انداز هم ایده‌های اتوپایی گنجانده شده است؟

در حال حاضر می‌گوییم نه. چون بحث فعلی من مربوط به آرمان‌شهری‌بودن سند چشم‌انداز نیست. گفتم که برنامه‌ریزی برای جامعه، به‌خودی‌خود، ایده‌های مدرن است. کارشناسان و محققانی هم که این کار را انجام می‌دهند، در اصل، خواسته و یا ناخواسته، دست به کاری مدرن می‌زنند و لاجرم تحت تأثیر نگاهی مدرن قرار دارند. بنابراین خودبه‌خود، اقتضات مدرن در این کار وجود دارد. موضوع آرمان‌شهری‌بودن سند چشم‌انداز را در جایی خواهم گفت که لزوم توجه به این اقتضات را توضیح می‌دهم، که البته آن‌جا هم تناقض بین پیش‌فرض مدرن بودن سند و عدم توجه به اقتضات دنیای مدرن، بیش‌تر آشکار خواهد شد.

چگونه می‌توان از این ایده مدرن در جامعه ما، که دارای روی‌کردهای سنتی مقاوم است، سخن گفت و از آن دفاع کرد؟

باید دید که آیا در تدوین سند چشم‌انداز هم به این تقابل‌ها و اثرات آن در جامعه توجه شده است یا نه. این مقوله را در بحث روی‌کردهای فرهنگی سند چشم‌انداز مورد بررسی قرار خواهیم داد.

صرف‌نظر از موجودیت سند چشم‌انداز، به نظر می‌رسد که روی‌کردهای مدرن با ساختارهای مختلف جامعه ما هم در

در این سه دهه و اندی که از پیروزی انقلاب گذشته است، در این جامعه دینی، آیا کسی یک بحث جدی راجع به نوگروری و تغییر احوال انسان از منظر دینی انجام داده است؟



و مؤمن باشد. بلکه منظور این است که اعضای کشور و افراد آن کشور باید این ویژگی‌ها را دارا باشند. بنابراین هر کدام از این موارد، اقتضانات متفاوتی دارند. اگر بخواهیم سند چشم‌انداز را براساس اعضا و افرادش تنظیم کنیم، باید به گونه‌ای دیگر وارد بحث شویم و اگر از حرکت عمومی کشور سخن به میان می‌آوریم، بحث دیگری مطرح می‌شود. این نوعی ناسازگاری در کلیت سند است. از این نکته قابل تأمل که بگذریم، موارد دیگری وجود دارد که از کشور صحبت کرده است که کشور باید الهام‌بخش باشد، در جهان اسلام فعال و مؤثر باشد، جامعه خلاق باشد، در آن نواندیشی و پویایی فکری وجود داشته باشد. در این نوع موارد هم، سند از کشور سخن می‌گوید. «بر اساس تعالیم اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی، تأثیرگذار در دنیای اسلامی باشد» که در واقع باز هم از سطح فرد و عضو به سطح کشور و جامعه سخن رفته است. اما اگر از این بحث فراتر برویم و به خود محتوا بپردازیم و بگوییم که سند چشم‌انداز در پی چیست و به کجا می‌خواهد برسد، به نظر من رگه‌های اتوپیاوسی غلیظی در آن وجود دارد؛ آرمان‌های بزرگی که ما می‌خواهیم به آن برسیم، اما چگونگی سازوکارهای آن مشخص نیست.

آقای دکتر، گروه‌هایی در شورای عالی انقلاب فرهنگی، و در مجمع تشخیص مصلحت نظام، مشغول این بررسی‌ها هستند و درباره این جزئیات کار می‌کنند و مصوبات آن را هم به نظر مقام معظم رهبری می‌رسانند. این گونه نیست که فقط کلیات سند را در نظر داشته باشند، بلکه جزئیات آن هم در حال بررسی شدن است و قوانین و تبصره‌ها پیش هم به بحث و بررسی گذاشته می‌شوند و به تصویب می‌رسند. لطفاً از این مرحله به بعد را تجزیه و تحلیل بفرمایید.

بسیار خوب. ابتدا باید این مصوبات منتشر شوند و نتایج آن‌ها را هم از نظر عملی ببینیم، بعد می‌توان درباره آن نتایج سخن گفت. من معتقدم که سند چشم‌انداز در آغاز نیازمند مباحث مقدماتی است تا معلوم شود که اکنون در کجا قرار داریم، و برای آن که جامعه را به سمت مطلوب هدایت کنیم، دارای چه امکاناتی هستیم.

به عنوان یک صاحب‌نظر، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه، نظر خود شما در این زمینه چیست و فکر می‌کنید که ما اکنون در کجا هستیم؟

دوباره به بحث موقعیت افراد برگردیم؛ و همان سطحی از سند چشم‌انداز را که از افراد جامعه بحث کرده است، از نظر بگذرانیم. ما می‌خواهیم افرادی مسئولیت‌پذیر، ایثارگر، مؤمن و برخوردار از وجدان کاری داشته باشیم. در این جا، به‌طور مثال، به شاخص‌های فساد هم توجه کنید که توسط سازمان شفاف‌سازی جهانی منتشر شده است و هر سال هم آمارهایش را در دسترس همگان قرار می‌دهد. کشور ما مطابق با اعلام آمار جدید آن سازمان در زمینه فسادهای اجتماعی شاهد سیر نزولی بوده است.

یعنی در واقع به لحاظ عمل کردهای اجتماعی افراد، صعود کردیم.

البته صعودی منفی؛ یعنی این‌که اگر اعضای یک جامعه ایثارگر و مؤمن باشند، معنا ندارد که آمار فساد، در میان آن‌ها این قدر بالا باشد. این سازمان معیارهای مشخصی برای ارزیابی افراد کشورها دارند که اغلب برای جامعه جهانی قابل قبول است. بر طبق این آمارها، بنگلادش فاسدترین کشور دنیا شناخته شده است.

این سازمان زیر نظر کجا فعالیت می‌کند؟

زیر نظر سازمان ملل

در کشور ما هم نهادی وابسته به آن سازمان وجود دارد؟

خیر. آمارها و تحقیقات این سازمان، اغلب مبتنی بر روی داده‌ها و آمارهای منتشر شده در کشور است.

یعنی آن سازمان، یک نهاد بین‌المللی است و ما یک نهاد داخلی وابسته به آن نداریم؟

خیر. من ندیده‌ام. البته تلاش‌هایی انجام گرفته است.

در این زمینه، سازمان بازرسی کارهایی می‌کند. آیا به نظر شما تحقیقات و آمارهای آن‌ها درست است؟

بله. عمل کرد این سازمان تا حدود زیادی درست است و گزارش و آمارهای معتبری هم ارائه می‌دهند. اما این گزارش‌ها مصرف داخلی دارند و تنها بیان‌گر دیدگاه خودمان هستند. به عنوان مثال، توجه کنید به میزان رضایت مدیران و سیاست‌مداران جامعه از مردم در مورد رعایت امر به معروف و نهی از منکر. در تحقیقی که شخصاً در این زمینه انجام دادم، به نتیجه جالبی رسیدم و آن این‌که اغلب مقامات مسؤول در زمینه رعایت اصول و موازین مربوط به امر به معروف و نهی از منکر ناراضی بودند.

در مورد سبک و روش تحقیق تان و بستر کار و هم‌چنین روند اجرای تحقیق و نتایج حاصل از آن توضیح بدهید.

من در این تحقیق به سراغ گزارش‌های مختلف از کارها و اقدامات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر رفتم و نوعی تحلیل محتوا از آن ارائه دادم. در عین حال، از نتایج تحقیقات دیگری که با روش مطالعات میدانی صورت گرفته و عمل کرد نهادهای مختلف را در زمینه امر به معروف و نهی از منکر بررسی کرده بودند، نیز استفاده کردم. این مجموعه کارهایی است که در جامعه انجام می‌شود. مثال دیگر، تلاش آمرانه‌ای است که جهت با حجاب کردن اعضای جامعه صورت می‌گیرد. این نشان می‌دهد که با معیارهای کنونی موفق نبوده‌ایم زیرا نتوانسته‌ایم از طریق آموزش و پرورش، روش‌ها و اقدامات تربیتی و رسانه‌ها، افراد جامعه را مؤمن و ایثارگر کنیم. یعنی منظور شما این است که مثلاً نیروی انتظامی، به خاطر صیانت از اصول شرعی دین و حفظ ارزش‌ها هر چند وقت یک‌بار، به دستور مقامات بالاتر، ناچار می‌شود طرح تازه‌ای

در بحث الگوهای اجتماعی یا به تعبیر جامعه‌شناسی، «گروه‌های مرجع» مشاهده می‌کنیم که گروه‌های مرجع جوانان ما از نهادهای دینی و انجمن‌های دینی مثلاً به سمت فوتبالیست‌های اهلنریشه‌ها منحرف شده‌اند

را به اجرا در آورد؟

از نظر من، به‌عنوان یک تحلیل‌گر اجتماعی، این امر نشان‌دهنده آن است که ما نتوانسته‌ایم اغلب جوان‌هایی که بعد از انقلاب به دنیا آمده‌اند و در سیستم آموزش و پرورش این دوران تعلیم دیده‌اند را از طریق فرهنگی و اصول تعلیم و تربیت، به گونه‌ای که می‌خواهیم تربیت کنیم و آنان را به هدف‌های مورد نظرمان، نزدیک کنیم تا الگوهای صحیح را بپذیرند و از آن‌ها پیروی کنند. از طرف دیگر، ما در بحث الگوهای اجتماعی یا به تعبیر جامعه‌شناسی، «گروه‌های مرجع»، مشاهده می‌کنیم که گروه‌های مرجع جوانان ما از نهادهای دینی و انجمن‌های دینی مثلاً به سمت فوتبالیست‌ها یا هنرپیشه‌ها منحرف شده‌اند.

در NGOها چطور؟

امروزه تاثیر گروه‌های مرجع، یعنی کسانی که ما از آن‌ها در زندگی و نقش‌های اجتماعی‌مان الگوبرداری می‌کنیم، به‌مراتب از تاثیر شخصیت‌های دینی ما به‌عنوان گروه‌های مرجع، مهم‌تر شده‌اند. همه این‌ها نشان‌دهنده آن است که ما نتوانسته‌ایم آحاد جامعه را بر اساس اصول درست تربیت کنیم. مسلم است که در عرصه اقتصاد هم اگر وجدان کاری داشته باشیم، تولید اقتصادی پررونق‌تر و توانمندتری خواهیم داشت و می‌توانیم شاهد رشد اقتصادی و عمل‌کردهای چشم‌گیری باشیم. اگر در زندگی اجتماعی‌مان از انضباط برخوردار باشیم، خیلی موفق‌تریم. اما واقعیت این است که الان داریم به سمت جامعه مصرفی حرکت می‌کنیم. بر اساس آمارهای ارائه‌شده، در میزان مصرف لوازم آرایشی جزء کشورهای رده اول هستیم. میزان دست‌کاری اندام‌های بدن، جراحی‌های زیبایی و اهمیت پیدا کردن بدن به‌عنوان یک امر مادی در بعد از انقلاب، رشد قابل توجهی داشته است. در قبل از انقلاب و یا اوایل انقلاب، موضوع زیباسازی اندام و چهره آن قدرها مهم نبود. صرف‌نظر از خوب یا بد بودن این تصورات، ما اکنون به جایی رسیده‌ایم که دست‌کاری اعضای بدن برای‌مان مهم شده است. یعنی در حال حاضر، شکوفایی اندام و بدن و چهره داریم، اما از شکوفایی فکر، صنعت، و تولید، بدان میزان که انتظار داشتیم خبری نیست.

یعنی فکر و ذکرمان بر ظواهر متمرکز شده است.

یعنی بدن برای ما مبنای هویت و نماد و معرف ما قرار گرفته است.

به عبارتی دختران و پسران ما به جای این‌که به فکر درس

و تحصیل علم باشند، به این فکر می‌کنند که با چه قیافه‌ای به دانشگاه بروند.

البته این امر تنها مختص دختران و پسران نیست، بلکه در میان همه اقشار جامعه شایع شده است. به‌طوری که حتی پیرمردها و پیرزن‌ها هم دست به این حرکات می‌زنند. مثلاً چهل‌ساله‌ها و پنجاه‌ساله‌ها هم مثل شومن‌ها و مانکن‌ها جراحی لیپوساکشن (برداشتن چربی‌های زیر پوست) می‌کنند. البته منظور من همه افراد جامعه نیست. منظورم وجود گرایش عمومی به این سمت است.

آیا شما دلایل تمایل به این مسائل را ریشه‌یابی کرده‌اید؟

خیر. من در این زمینه تحقیقات خاصی انجام نداده‌ام ولی این گرایش است که جامعه را در خود فروبرده است. آیا کشور پیشرفته‌ای را سراغ دارید که در آن، دست‌کاری بدن و چهره تا این حد که در کشور ما وجود دارد، اهمیت داشته باشد؟ وقتی که در این زمینه مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که این کار بیش‌تر در میان مانکن‌ها مشاهده می‌شود و دلیلش نیز نوع شغل آنان است. میانگین سن آن‌ها اغلب پایین است و عمرشان نیز کوتاه‌تر از حد معمول می‌شود.

آیا هنرپیشه‌های سینما و یا ستاره‌های موسیقی هم در زمره این افراد محسوب می‌شوند؟

بله. زیرا بدن آنان هم منبع کار اقتصادی و درآمد آنان است. بنابراین اگر بدنشان مشکل پیدا کند و یا پیر شوند، تقریباً از دور خارج می‌شوند و بعدها تنها به درد این می‌خورند که تصویرشان در آگهی‌های تجاری، کنار ماشین ریش‌تراش یا عینک یا کفش ورزشی و امثالهم قرار گیرد. یعنی به مرحله‌ای می‌رسند که از شهرت در حال زوال‌شان - که در نظام سرمایه‌داری کسب کرده بودند - هزینه‌کنند و موجب آن می‌شود که در دوران پیری، یعنی در مرحله‌ای که بیش‌تر از هر زمانی نیازمندند، هم چون نفالهای مصرف‌شده، آرام‌آرام، دور ریخته شوند. وقتی می‌بینیم که در این‌جا جوان بیست‌ساله‌ای که زندگی عادی دارد و دارای انرژی است، بدنش را دست‌کاری می‌کند، متوجه می‌شویم که ما در الگوسازی دینی موفق نبوده‌ایم. فهم و این نکته دشوار نیست، زیرا چنان دامنه وسیعی دارد که به‌سادگی می‌توان آن را در هر گوشه‌ای از جامعه دید.

صحبت‌های شما را می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد که از طرفی در الگوسازی موفق نبوده‌ایم و از طرف دیگر، فاصله

در حال حاضر، شکوفایی اندام و بدن و چهره داریم، اما از شکوفایی فکر، صنعت، و تولید، بدان میزان که انتظار داشتیم خبری نیست

الگوهای اعتقادی-دینی ما با الگوهای فعلی جوانان نسل امروز بسیار زیاد است.

به نظر من، این فاصله طبیعی است. مشکل این است که ما نتوانسته‌ایم نسل جدید را طوری تربیت کنیم که این الگوها را از هم تمیز دهند. قطعاً این فاصله‌ها وجود دارد و به‌خودی‌خود عیب نیست. اصلاً باید فاصله وجود داشته باشد.

صرف‌نظر از الگوهای دینی، می‌توان به الگوهای دیگری اشاره کرد. مثلاً ما دارا و سارا را با هزینه‌های فراوانی که از طرف نهادی صلاحیت‌دار صرف آن شد، در مقابل الگوی عروسک باریبی عَلم کردیم؛ ولی دارا و سارا با تیپ و شکل روستایی، در مقابل باریبی و کاراکترهایی که در تلویزیون و کارتون‌ها و ماهواره‌ها نمایش داده می‌شوند، قدرت عرض اندام ندارند. به نظر شما آیا ما دچار عقب‌ماندگی دیدگاه هم هستیم؟

بله این طرز تلقی، درست است. زیرا ما در تولید بعضی از محصولات، حتی به‌شکل مبتذل عمل می‌کنیم و معلوم است چنین تولیداتی فاقد قدرت و جذابیت هستند.

منظور تان از ابتدال در تولید این نوع کالاها به معنی پیش‌پا افتاده و ساده‌انگارانه‌اش است؟

بله. بدین معناست که محصولات مذکور نمی‌توانند با رقبای بین‌المللی خود رقابت کنند. در جهانی که رسانه‌های شده است، ما به قدرت رسانه‌های و تولیدات جدید و الگوسازی‌های جدید، کم‌توجه هستیم و فکر می‌کنم که در استفاده از قدرت رسانه نه در سطح داخلی و نه در گستره بین‌المللی موفق نبوده‌ایم. **لطفاً بیش‌تر توضیح بدهید.**

برای ادامه بحث و برای این‌که بیش‌تر از وضع موجود صحبت بکنیم و نشان دهیم که فاصله‌ای که میان وضع موجود و وضع مطلوب در سند چشم‌انداز بیست‌ساله از نظر فرهنگی وجود دارد، سند چشم‌انداز را به سندی اتوپیاپی بدل ساخته است، مثال روشن‌تری می‌زنم. مثلاً در ماه رمضان سریال‌هایی ساخته می‌شود که دارای یک ایده مشترک هستند و آن چیزی است که در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به آن کانورژن (conversion) یا «نوگروی» می‌گویند؛ یعنی تحول دینی و اعتقادی. این تحول دینی در مباحث جامعه‌شناسی دارای دو سطح است. یک سطح حاد که با غلبه آن، مخاطب دینش را تغییر می‌دهد؛ یعنی اگر مخاطب در این سطح مسیحی است، مسلمان می‌شود و بالعکس. سطح

دوم، بیان‌گر تحولی است که موجب تقویت یا تضعیف معتقدین به یک دین خاص می‌شود. یعنی از لحاظ ایمان، قوی‌تر یا ضعیف‌تر می‌شود که سطح غیر حاد آن است. در صدا و سیما که این همه سال سریال ساخته شده است تا از «نوگروی» حرف بزنند و بستر آن را برای رشد و تحول دینی فراهم کند، آیا می‌توان یک برنامه جدی مبتنی بر این دیدگاه پیدا کنید؟ آیا می‌توان کتاب، تحقیق یا اثری یافت که در آن از نوگروی به شکل تخصصی بحث کرده باشد؟ بنابراین، ما چگونه می‌توانیم بدون تحقیق جدی، دهه‌ها فیلم و سریال راجع به دین و بحث مهم و پیچیده‌ای مثل نوگروی بسازیم؟ تمام اهداف نظام دینی ایجاد نوگروی است؛ یعنی روزه و عبادات ما در ماه رمضان، زیارت خانه خدا در مکه، عزاداری در محرم و صفر، همگی باید با هدف رشد دینی و ایمانی انجام شوند. باز هم پرسش من این است که در این سه دهه و اندی که از پیروزی انقلاب گذشته است، در این جامعه دینی، آیا کسی یک بحث جدی راجع به نوگروی و تغییر احوال انسان از منظر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامعه‌شناسی



اگر در جامعه‌ای اخلاق وجود نداشته باشد، توسعه یافتگی آن، ادعایی بی‌معناست. تمدن آن کشور بی‌معناست. می‌توان از کشوری متمدن ولی بی‌اخلاق صحبت کرد

ایمان، از نظر اخلاقی به‌عنوان یکی از ابعاد مهم دین، در تربیت اخلاقی کودکان ما چقدر موفق بوده است؟ آیا من، به‌عنوان یک فرد دین‌دار، باید نگران آن باشم که فرزندم در مدرسه با آموزه‌های اخلاقی آشنا می‌شود یا به ورطه انحرافات اخلاقی درمی‌غلطد. واقعا اطمینان ندارم که فرزند من در مدارس کنونی با اخلاق خوب بار بیاید. آیا این نظام آموزش و پرورش، هیچ‌گونه تمهیداتی برای رشد اخلاقی فرزندان ما اندیشیده است یا خیر؟ من می‌گویم که اصلا چنین چیزی وجود ندارد. هیچ برنامه‌ای نمی‌بینم که مثلا بگوید فرزند شما بعد از اتمام تحصیل، آدم منصف، فروتن و قانون‌مداری می‌شود و انضباط کاری خواهد داشت. در حالی که نظام‌های آموزش و پرورش در کشورهای سکولار، این کار را انجام می‌دهند. به‌عنوان مثال، آموزش و پرورش ژاپن این تعهد را به مردم می‌دهد، یعنی بچه‌ها را اخلاق‌مدار بار می‌آورد. می‌بینیم که در کشورهای سکولار، اخلاق خاص خودشان وجود دارد. اگر در جامعه‌ای اخلاق وجود نداشته باشد، توسعه‌یافتگی آن، ادعایی بی‌معناست. تمدن آن کشور بی‌معناست. نمی‌توان از کشوری متمدن ولی بی‌اخلاق صحبت کرد؛ زیرا به هر حال، در هر جا، سطوحی از زندگی اخلاقی وجود دارد که زندگی اجتماعی مردم بر مدار آن می‌چرخد. به همین دلیل در کشورهای توسعه‌یافته، این‌گونه نیست که کسی به راحتی بتواند از چراغ قرمز عبور کند. این خود جلوه‌ای از اخلاق است. حال از شما می‌پرسم که آموزش و پرورش ما، واقعا چقدر کودکان ما را اخلاق‌گرا بار می‌آورد؟ یا مثلا با انصاف و مسؤول به‌عنوان دو معیار اخلاقی مهم و تعیین‌کننده در روابط اجتماعی؟

امروزه شاهدیم که کودکان و نوجوانان ما هنوز وارد مدرسه و در مراحل بعد دانشگاه نشده‌اند که در عرض مدت کوتاهی با دنیای خیلی جدیدی آشنا می‌شود و حرف و حدیث‌های

دینی انجام داده است؟ تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش ما که می‌خواهد رشد دینی ایجاد کند، چه کار تخصصی تاثیرگذاری راجع به دین انجام داده است تا به ما بگوید دین و ایمان، چه مراحل رشدی دارند و از چه مکانیزم‌هایی باید استفاده کنند؟ این کودک را چگونه آموزش دهیم و چه شرایطی را برای او ایجاد کنیم تا تحول و رشد دینی در او ایجاد شود. واقعا یک کار تحقیقی جدی در این زمینه نداریم.

شاید چون جذابیت رسانه‌ای در تلویزیون ما وجود ندارد. من تا این حد دید منفی ندارم. من برخی برنامه‌های ورزشی و برنامه‌های مخصوص کودکان را گاهی می‌بینم و لذت می‌برم. مناسبانه باید با نظر شما مخالفت کنم. نگاهی به سریال‌های مناسبی بیندازید و ببینید در این چند ساله اخیر تقریبا هر سال چند کارگردان با کم‌ترین تحقیق و با استفاده از یکی، دو خواننده مشخص اقدام به ساخت سریال‌هایی با سوژه‌های تکراری می‌کنند و با ارائه محتوایی سست و کم‌مایه در تولیداتشان موجب تنزل سلیقه مخاطب شده‌اند. آیا با وجود چنین تولیداتی می‌توان انتظار کانورژن یا نوگروری داشت؟

بحث من این است که یک رسانه عریض و طویل با بودجه زیاد باید فرهنگ‌سازی کند. این امر بدون تحقیق امکان ندارد. البته مسئولان رسانه‌های کشور می‌توانند به انواع محدودیت‌هایی که دست و پای‌شان را بسته است، اشاره کنند. اما نقد و بررسی من فقط متوجه یک سازمان خاص نیست، بلکه متوجه فضا و از آن مهم‌تر متوجه بینشی است که چنین سازمانی را پدید می‌آورد. از این رسانه بگذریم و به نظام آموزش و پرورش که متکفل تربیت فرزندان ماست بپردازیم. زیرا آن‌ها باید رشد کنند و بزرگ شوند و جامعه را بسازند. حرف من این است که نظام آموزش و پرورش ما به غیر از موضوع

ناشایستی می آموزند که همه آن‌ها بدآموزی دارد و در جهت گسترش اخلاق بد و ترویج اعمال نکوهیده در جامعه به‌کار گرفته می‌شوند. بنابراین نمی‌توان هیچ تضمینی برای سلامت دانش‌آموزان بعد از دوازده سال تحصیل در مدارس و چهارسال در دانشگاه متصور شد؛ یعنی آموزش و پرورش نتوانسته است برخی رفتارها، گفتارها و کردارها را نهادینه کند تا فرزندان ما بتوانند بیش‌تر مطابق با برنامه‌های آموزش و پرورش و رهنمودهای معلمان و مسئولان رشد کنند.

ما مبحثی در جامعه‌شناسی داریم با عنوان «کنترل بیرونی و کنترل درونی». کنترل بیرونی تا یک سطحی امکان‌پذیر و موفقیت‌آمیز است. مثلاً پلیس نیرویی است که از بیرون کنترل می‌کند. اما عامل مهم، کنترل درونی است؛ یعنی فرد به‌نحوی تربیت می‌شود که خودش، خود را کنترل می‌کند. به همین دلیل نیازی نیست که برای هر فرد پلیس بگمارد. بنابراین نظام تعلیم و تربیت مدرسه و دانشگاه و رسانه‌ها باید این خودکنترلی را تقویت کنند تا به این طریق یک جامعه اخلاقی و رشدیافته و متمدن ساخته شود. پس این مساله که مدام بخواهیم برای کنترل کردن مردم از پلیس استفاده کنیم، نشانه چیست؟ معنی‌اش این است که ما در شکل‌دادن و تحقق آن کنترل درونی موفق نبوده‌ایم. حال برگردیم به موضوع چشم‌انداز که بر اساس کدام پایه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی-اجتماعی، می‌خواهیم به آرمان‌های بزرگ دست پیدا کنیم؟ یعنی تربیت آدم‌های ایثارگر، برخوردار از وجدان کاری، منضبط، دارای روحیه تعامل و سازگاری اجتماعی. من می‌خواهم بگویم تمام پیش‌نیازهایی که برای این کار لازم است، ناموجود است و همین الان آموزش و پرورش و رسانه‌های ما مثل صدا و سیما و غیره و غیره، این پتانسیل‌ها را در خود به‌وجود نیاورده‌اند. منظورم این نیست که رسانه‌ها تماماً اشکال دارند. ولی می‌گویم که یک نظام دینی که می‌خواهد به این اهداف برسد و بسیار هم اهداف ارزشمندی هستند، مستلزم ساختن این پیش‌نیازهاست. باید در یک نظام آموزش و پرورش و رسانه‌ای، و بسیاری از نهادهای دیگر، حداقل بخش قابل توجهی از آدم‌ها، بر اساس الگوهای اخلاقی ساخته شوند تا آن‌ها هم بتوانند یک جامعه سالم و پیشرفته و دارای نگاه ارزشی بسازند.

نگرانی شما از حصول نتیجه و ضمانت اجرایی برای رسیدن به نتیجه مطلوب، مرا به یاد قوانین راهنمایی و رانندگی می‌اندازد که در کشور ما یک دفعه می‌آیند و اعلام می‌کنند که مثلاً بستن کمربند اجباری است و یا توقف کردن در شعاع پنجاه متری میدان ممنوع است و اتومبیل متخلفان را برای مدتی توقیف می‌کنند.

این کار مثل به‌کارگیری یک نیروی بیرونی است که همان کنترل بیرونی را انجام می‌دهد.

بله. درست است؛ ناگفته نماند همین نیروی انتظامی که یک طرح خاص را در فاصله از سال به اجرا می‌گذارد و تا مدتی نیز به‌شدت پی‌گیر آن است، بعد از مدتی کار را رها می‌کند و وضعیت مانند گذشته می‌شود. آیا منظور شما اعمال چنین تمهیداتی است؟

بله. کاملاً البته این یک نشانه صریح است. نشانه‌های بزرگ‌تر آن در اقتصاد، مدنیت، زندگی اجتماعی و ناهنجاری‌های زندگی اجتماعی دیده می‌شود. اگر ما انحرافات وسیعی داریم، آغازش از این‌جاست که البته نمی‌خواهم وارد آن‌ها بشوم.

می‌خواهم بپرسم که آیا سند چشم‌انداز در بخش فرهنگ به شرطی نتیجه مطلوب خواهد داشت که با بگیر و ببندهای قانونی اجرا شود؟

خیر. بدیهی است که با روش‌های این سه دهه، به هیچ وجه موفق

خواهد شد.

به‌عنوان یک جامعه‌شناس، برای این‌که ما بتوانیم بیست سال دیگر موفقیت خودمان را جشن بگیریم، چه راه‌کارهایی را پیشنهاد می‌کنید؟

به نظر من در زمینه‌های فرهنگ اسلامی و زندگی بزرگان دین، راه‌کارها و ایده‌های بسیار ارزشمندی درباره تعلیم و تربیت وجود دارد. یکی از این ایده‌ها که بسیار هم جذاب است، ملکه‌کردن خصایل نیکو و زایل کردن خصائل زشت است که فیلسوفان اسلامی تأکید فراوانی بر این امر کرده‌اند. خصایل نیکو باید از طریق تربیت تدریجی و به شکل عادت در فرزند ما نهادینه شود تا وقتی که بزرگ‌تر شد و به جامعه قدم گذاشت، آن خصوصیات نیکو در او ملکه شده باشد و حتی اگر او بخواهد سراغ ناهنجاری‌ها برود، برایش بسیار مشکل باشد. چرا که آن کنترل درونی، او را دچار تنش‌های عظیم درونی می‌کند و برای بسیاری سخت است که تن به مسیرهای انحرافی بدهند، زیرا که خودکنترلی قوی دارند. اما نکته اساسی‌تر، تغییر بینش‌ها در نوع نگاه به تعلیم و تربیت و انسان‌سازی در دوران مدرن است. توجه به این نکته قابل توجه است که عصر مدرن، عصر خودسالاری است و روش‌های دگرسالارانه دیگر به کلی ناکارآمد است و باید برای همیشه کنار گذاشته شوند.

بنابراین مشکل اصلی ما در بخش‌هایی از فرهنگ است که جامعه‌شناسی آن را کنترل درونی می‌نامد؟

بله. یعنی باید یک برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت در درازمدت را در نظر بگیریم. نباید شتاب‌زده و عجول باشیم و به تعبیر آن مثال امیرکبیر و مقایسه درخت و انسان، تربیت انسان صد سال طول می‌کشد. بنابراین ما باید با این دیدگاه عمل کنیم و با یک چشم‌انداز وسیع و برنامه‌ریزی از پیش‌نوشته‌شده، آغاز کنیم. اگر بگویم که خانواده در اختیار مردم و حریم خصوصی آنان است، می‌گوییم که در آن‌جا هم می‌شود اقداماتی انجام داد. اما ما می‌توانیم از پیش‌دبستانی تا دانشگاه را برنامه‌ریزی کنیم و به تعلیم و تربیت فرزندانمان بپردازیم. آن هم نه با تکیه بر قشری‌گری و ظاهرگرایی بدین معنا که پوسته را به‌عنوان اصل بگیریم که به انگلیسی به آن Literalism می‌گویند. این اشتباه است که اگر کسی در ظاهر، آداب دینی را رعایت کرد او را فرد دین‌دار خوبی بدانیم و بدون توجه به درون و ارزش‌ها و نیت درونی فرد و وجدانی که در فرد شکل می‌گیرد، تنها به ظاهر او تکیه کنیم که بتواند متناسب با الگوی ما باشد.

یعنی همیشه مجبوریم تخفیف بدهیم.

بله. مثلاً همیشه گفته‌ایم که دختران ما باید در مدرسه با حجاب باشند. اما آن اندازه که بر حجاب آنان تأکید می‌کنیم، بر راست‌گویی و دروغ‌گویی آنان تأکید نداریم. بر انصاف و ویژگی‌های انسان برتر که باعث رشد می‌شود، تأکید نمی‌ورزیم.

با توجه به شرایطی که از آن سخن گفتید و به‌رغم گذشت سه دهه از انقلاب، و با وجود تمام نهادهای فرهنگی و تأثیرگذار در عرصه فرهنگ کشور که قادر به فرهنگ‌سازی هستند و ابزار و امکانات لازم را هم در اختیار دارند مانند صدا و سیما، وزارت آموزش و پرورش و حتی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، دانشگاه آزاد و مهم‌تر از همه مساجد که در اختیار بسیج و پایگاه نیروی مقاومت هستند، چرا هنوز هم ما با مشکل بزرگی به نام عدم کنترل درونی مواجه هستیم؟

من با نظر شما کاملاً موافقم. به هیچ وجه این‌گونه نیست که فکر کنیم که فقط ما آدم‌های خوبی هستیم و همه چیز را از بیرون با نیت خوب نقد می‌کنیم و افرادی که مصالح مملکت را در دست دارند آدم‌های بدی هستند. همه جور افرادی با شخصیت‌ها

باید در یک نظام آموزش و پرورش و رسانه‌ای، و بسیاری از نهادهای دیگر، حداقل بخش قابل توجهی از آدم‌ها، بر اساس الگوهای اخلاقی ساخته شوند تا آن‌ها هم بتوانند یک جامعه سالم و پیشرفته و دارای نگاه ارزشی بسازند

اگر می خواهید تحول دینی ایجاد کنید، باید جامعه خودتان را به خوبی بشناسید و بدانید که چگونه می توان ایمان را در دل های مردم به وجود آورد و آن را محکم کرد

و باورهای مختلف در دستگاه های دولتی و غیر دولتی وجود دارند، که انگیزه بسیاری از آنان مثبت است. به نظر من دو نکته مهم در این جا وجود دارد. یکی عدم آشنایی با شرایط مدرن است. دوران مدرن، دورانی است که دیگر یک نظام نمادین مسلط بر جامعه وجود ندارد؛ یعنی ما قبل از نظام مدرن، دینی داریم که بر کل جهان مسلط است. یک نوع زندگی داریم که بر کل جهان اجتماعی مسلط است. ولی در دوران مدرن الگوهای زیست جدیدی وارد می شود که از دست نهاد دینی خارج می شود و دین آن اقتدار تام و تمامی را از دست می دهد و در کنار زیست دینی، الگوهای غیردینی و حتی ضد دینی هم به وجود می آید. دومین نکته این است که ما باید این جهان را به رسمیت بشناسیم، زیرا نمی توانیم دور کشورمان حصار بکشیم و مانع ورود جهانیان شویم؛ چون اصلاً مرزهای کشور در اختیار ما نیست و نمی توانیم از ورود دیگران و دیگر فرهنگها به جامعه خود جلوگیری کنیم.

بنابراین فقط بحث تعلیم و تربیت و آدم سازی و این گونه مسائل نیست، بلکه دوره مدرن اقتضا می کند که ما الگوهای زیست مختلف در کنار هم را تحمل کنیم و اگر برای سرکوب آنها و یکسان سازی جامعه خشونت به خرج دهیم، نه تنها موفق نمی شویم، بلکه میزان مقاومت مخالفان را هم بالا می بریم که این نه تنها تربیت دینی را نهادینه نمی کند، بلکه فضا برای دین گریزی جامعه بسیار مساعدتر می شود. در این جا خشونت با تعلیم و تربیت دینی، صددرصد منافات دارد؛ یعنی پذیرش دین و زندگی دینی، امری است کاملاً داوطلبانه و درونی. من همیشه می گویم که دین، امری شخصی اما اجتماعی است. شخصی است، ولی خصوصی نیست. به این معنا که من قلباً خودم دین را انتخاب کنم. در اسلام هم داریم که اصول اعتقادی اسلام را باید به شکل عقلانی پذیرفت و آیه «لا اکره فی الدین قد تبین رشد من الفی»، اکره ای در دین نیست و هدف، نشان دادن راه گمراهی و راه رشد است. لذا دین یک امر شخصی است و من باید قلباً آن را بپذیرم، زیرا دین با درونم سر و کار دارد؛ اما به هیچ وجه خصوصی نیست، یعنی وقتی که من مکتب، اعتقاد و دینی را می پذیرم، گستره حضور این پذیرش در همه جا احساس می شود؛ از خلوت خودم گرفته تا زندگی اجتماعی. بنابراین من با دیدگاه هایی که می گویند دین امری خصوصی است، کاملاً مخالفم. می گویم دین امری شخصی است و با خشونت و تحمیل، بذر آن رشد نمی کند؛ ولی الان چون نمی خواهیم شرایط زندگی مدرن را بپذیریم، به سراغ تحمیل امرانه یک الگوی دینی مشخص می رویم. ما حتی در میان دین داران هم تنوع دینی را نمی پذیریم و آن را با اکره تحمل می کنیم. یعنی تکثر موجود در میان دین داران را هم نمی خواهیم وجود داشته باشد. بنابراین باید در حد امکان، حداقل الگوهای مختلف زندگی را بپذیریم. این حد ممکن است در نظر یک فرد چیزی باشد و در نظر شما چیز دیگر. ولی این حداقل را باید بدانیم که در چه دورانی زندگی می کنیم. دوره ما با عصر قاجار و عصر صفویه فرق می کند و این دوره اقتضات دیگری دارد.

این دوره با عصر پهلوی هم فرق می کند.

بله، فرق دارد. حالا که به این نکته اشاره کردید، مثالی می زنم. قبل از انقلاب، در خانواده ما، تلویزیون حرام بود و ما نمی توانستیم برنامه هایش را نگاه کنیم؛ هر وقت که می خواستیم این کار را بکنیم، می رفتیم به مغازه ای که در محله مان وجود داشت. مرجع تقلید پدرم، دیدن تلویزیون را حرام یا مشکل دار دانسته بود. سؤال من الان این است که آیا اکنون کسی یا مرجع تقلیدی، می تواند فتوا بدهد که ماهواره حرام است؟ ممکن است که مرجع تقلیدی این حرف را بزند، ولی این حرف دیگر نفوذ اجتماعی ندارد.

دلیل آن چیست؟ مگر شما همان آدمی نیستید که تلویزیون را حرام می دانستید؟

بله. منتهی نسل جدید و مخاطب جدید با ما تفاوت دارد و در دنیای متفاوتی زندگی می کند. مخاطب های کنونی فقط به مرجع

تقلید رجوع نمی کنند؛ لذا در این شرایط اگر مرجع تقلیدی چنین فتوایی صادر کند، نه تنها موفق نمی شود که حکمش را نافذ کند، بلکه شأن اجتماعی خود را نیز زیر سؤال می برد. این پدیده ای است که ما در جامعه شناسی، آن را بخشی از فرآیند سکولار شدن می نامیم.

جوانسی که تا حدودی دین دار است و یا حتی تظاهر به دین داری هم می کند، با نقض فتوای مرجع خود، آیا زیر کانه طفره می رود یا این که به طور مستقل تصمیم می گیرد و یا نفسش بر او غلبه می کند؟

سؤال جالبی است؛ ولی ابتدا بهتر است که وارد مباحث مربوط به نفس و اخلاق نشویم. چیزی که ما الان شاهد هستیم، پدیده ای است که در جامعه شناسی به آن سنکرتیسم (Syncretism) یا آمیزه گرایی می گویند. مثلاً فردی که مد نظر شماست، به طور ترکیبی زندگی می کند. مثلاً تصویر ستاره سینما و فوتبال را در کنار تمثال امام حسین (ع) قرار می دهد. یعنی آمیزه گراست و از دین یک پارچه ای برخوردار نیست. وقتی که ما در حیطه دین مطالعه می کنیم، مواردی از این قبیل می بینیم که گاه از منظر فردی ناآشنا با این پدیده، بسیار عجیب و تکان دهنده به نظر می رسد. مثلاً خانمی که روزه می گیرد، ولی روابط نامشروع دارد. این مساله را هیچ گونه نمی توان تحلیل کرد، جز از طریق آمیزه گرایی. یعنی او یک رابطه درونی و باور یا اعتقادی به دین دارد و به همین دلیل است که روزه گرفتن برای او بسیار مهم جلوه گر می شود؛ نماز هم می خواند، اما رابطه نامشروع هم دارد.

این تناقض را چگونه می توان توجیه کرد؟

من می خواهم همین را بگویم: کنار هم قرار گرفتن الگوهای مختلف زندگی و فشارهای اجتماعی برای پذیرش زندگی های جدید.

یعنی یک پای چنین افرادی روی زمین است و پای دیگر در آسمان؟

بله. بنابراین، این آدمها مرا در بستری تضادآمیز قرار می دهند که برخاسته از نوعی فشار اجتماعی است. لذا من این افراد را در دنیایی قرار نمی دهم که با زمینه اصلی جامعه در تضاد باشند. این هم خود نوعی فشار اجتماعی است که موجب دین گریزی می شود؛ یعنی به جایی می رسد که فرد تا یک حدی تحول روانی، فکری، و اخلاقی پیدا می کند و بعد آرام آرام آن اقتدار باورهای دینی اش فرومی ریزد. این تحولات، امروزه در جهتی خلاف آموزه ها و ارزش های دین داری سنتی رخ می دهد.

آیا این افراد به مراجع مختلفی رجوع می کنند؟

راه های مختلفی پیدا می کنند، یعنی می خواهند جانب همه را داشته باشند تا این که دردهای درونی شان کاسته شود.

لایذ بعد هم دچار درد بزرگ تر و عمیق تری می شوند، به نام درد چند هویتی بودن.

لزوماً هم درد نیست. مثالی می زنم: در دهه اخیر، پدیده ناهنجاری به نام شوهرکشی به وجود آمده است. زنانی که رابطه پنهانی با مردان بیگانه برقرار کرده اند و این رابطه از لحاظ عاطفی هم قوی شده است؛ اما چون این زنان نمی توانند از شوهران خود جدا شوند، اقدام به قتل آن ها می کنند یا این تصور غلط که خلاص می شوند؛ اما واقعیت این است که دچار یک درگیری درونی وحشتناک می شوند. یکی درگیری های شرعی و قانونی است و دیگری درگیری های غیر شرعی. برخی از این افراد، حتی در همین شرایط متضاد هم زندگی می کنند؛ یعنی اقدام به حذف فیزیکی شوهران شان نمی کنند؛ یا چیزی تا این حد متعارض کنار می آیند. یعنی خود را و این دو را در کنار هم حفظ می کنند و یک زندگی دوگانه آزردهنده و مخرب را می پذیرند. پس برای این افراد ممکن است انواع و اقسام مسیرها وجود داشته باشد. در امور دیگر زندگی انسان، این گونه ترکیب سازی ها خیلی آسان تر صورت می گیرد و این همه هزینه دربر ندارد. در دوران مدرن همه چیز دارد با

هم جور می‌شود؛ مثلاً لوح فشرده عزاداری در کنار لوح فشرده موسیقی لس آنجلسی به فروش می‌رسد!

پیش‌بینی شما از پایان بیست سال یعنی ۱۴۰۴، و عملی شدن مفاد سند چشم‌انداز چیست؟

من خیلی خوش‌بین نیستم. امیدوارم این اتفاقات بهینه و برنامه‌هایی که می‌گویند در حال اجرا شدن است و مسیرهایی که تعبیه می‌کنند، واقعاً صورت بگیرد. کاشکی کشور ما و جوانان ما کامیاب باشند. ولی من شواهدی نمی‌بینم که بر اساس آن‌ها بگویم مثلاً آموزش و پرورش، اقتصاد، صدا و سیما و غیره جهت‌گیری خاصی برای رسیدن به محتوای سند چشم‌انداز کرده‌اند، که در آینده دور یا نزدیک چنین و چنان خواهد شد. اساساً باور من این است که ما در هیچ عرصه‌ای کشور را بر مبنای تحقیق و مطالعه هدایت نمی‌کنیم.

یعنی شما تحقیق را کلید آغاز هر کاری می‌دانید؟

صددرصد. اگر می‌خواهید تحول دینی ایجاد کنید، باید جامعه خودتان را به خوبی بشناسید و بدانید که چگونه می‌توان ایمان را در دل‌های مردم به‌وجود آورد و آن را محکم کرد. چگونه می‌شود رشد اخلاقی ایجاد کرد و آدم‌ها را از یک سطح اخلاقی نازل به سطح اخلاقی عالی‌تر رساند. در این موارد، روان‌شناسان اخلاقی و روان‌شناسان دین بحث می‌کنند. حال من می‌پرسم که در آموزه‌های امامان یا بزرگان دین که آن همه در زمینه رشد دینی و مراتب دین‌داری بحث کرده‌اند، چقدر تلاش کرده‌ایم تا در این سال‌ها این حرف‌ها را عملیاتی کنیم؟ سخن معروف امام علی(ع) را مورد توجه قرار دهیم که می‌فرماید: دین‌داران سه دسته‌اند: بزدران، بازرگانان و عاشقان. بزدران از ترس جهنم کارهای خیر و صواب انجام می‌دهند، بازرگانان با خدا معامله می‌کنند تا وارد بهشت شوند و عاشقان به هیچ‌کدام از این‌ها کاری ندارند و تنها می‌خواهند که وقتی در پیشگاه خداوند حاضر می‌شوند، خدا از آن‌ها خشنود باشد.

به نظر من، بحث ظریف و دقیقی است. در ادبیات فارسی، بیتی است منصوب به مولوی که می‌گوید: ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است؛ بردار ز رخ پرده که مشتاق لقاییم. در متن قرآن هم اگر دقت کنید، می‌بینیم که، در آن یک نوع سیستم پاداش و تنبیه وجود دارد. بهشت، پاداش مؤمنی است که در مراحل اولیه ایمانی قرار دارد و در سطوح ابتدایی قرار دارد. بهشت و دوزخ تعیین‌کننده است و به او انگیزه می‌دهد. اما مؤمنی که در مراتب عالی‌تر رشد قرار دارد، دیگر به بهشت و جهنم نمی‌اندیشد. او دیگر از آن‌جا وارد بخش دیگری از مفاهیم قرآنی می‌شود. مثلاً خداوند می‌فرماید: «خودتان را اوزان نفروشید، با خدا معامله کنید و خود را به خدا بفروشید که بهترین خریداران است.» این همان رشد ایمانی است که در متن دین و آموزه‌های ائمه(ع) و عالمان دین و فرهنگ اسلامی وجود دارد و در کنار آن بحث‌های روان‌شناسی اخلاقی و روان‌شناسان دینی است. در آمریکا، روان‌شناسان اخلاقی، بررسی علمی کرده‌اند که مردم آمریکا از نظر اخلاقی در چه سطحی قرار دارند. من از شما می‌پرسم که در جامعه ما چه کسی و در کجا چنین تحقیقی را انجام داده است؟ من در تحقیقی که درباره امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دادم، متوجه شدم مهم‌ترین کاری که تا آن زمان در این زمینه انجام شده بود، متعلق بود به یک آمریکایی به نام مایکل کوک. او سه زبان ترکی، عربی و فارسی را یاد گرفت و پانزده سال با حمایت نهادهای مختلف، درباره امر به معروف و نهی از منکر مطالعه و بررسی کرد. خودش هم می‌گوید که من این‌گونه شروع کردم که روزی در روزنامه‌ای خواندم که در یک ایستگاه مترو، مردی مزاحم خانمی می‌شود و این خانم هر چه تقاضا می‌کند، کسی به او کمک نمی‌کند. پلیس هم در این‌گونه موارد اعلام کرده بود که اگر کسی به دیگران کمک کند، مورد تشویق و حمایت قرار می‌گیرد.

می‌گوید بعد از خودم سؤال کردم که چرا کمک و یاری کردن در فرهنگ ما وجود ندارد؟ و اضافه می‌کند که مطالعه کردم و دیدم در فرهنگ اسلامی موضوعی هست به نام امر به معروف و نهی از منکر؛ به همین دلیل، پانزده سال روی این مساله تحقیق و کار می‌کند و مهم‌ترین کتاب نوشته‌شده راجع به امر به معروف و نهی از منکر اثر همین آمریکایی است که خوش‌بختانه به فارسی هم ترجمه شده است. به نظر شما این نشانه چیست؟

این نمونه را گفتم تا روشن شود که چه خلاء عظیمی در جامعه ما وجود دارد که ترسناک و تکان‌دهنده است. دیگر این که به نظر من، در نگاه دینی ما نوعی تفکر قشر‌گری حاکم بوده است که باید این نگاه را تغییر دهیم و به جای توجه و تأکید فوق‌العاده بر ظاهر، تربیت و کنترل درونی و اخلاقی را که فرد را به مراتب عالی‌تر اخلاقی می‌رساند، در جامعه نهادینه کنیم. اگر ظاهر افراد هم تا حدی مطابق میل ما نباشد مایه دل‌گیری ما نشود و توجه داشته باشیم که در درازمدت به اهداف ذکرشده برسیم، نه در کوتاه‌مدت. اغلب برنامه‌های تربیتی که در این‌جا اجرا می‌شود، مقاصد آنی و کوتاه‌مدت دارد و می‌خواهد به سرعت معیارهای دینی را پیاده کند؛ در حالی که باید دقیقاً برعکس باشد. به همین دلیل است که می‌گویم مهندسی فرهنگ خیلی هم معنادار نیست. ما در عرصه فرهنگ نمی‌توانیم به سرعت به مقصودمان برسیم و باید به اهداف آتی بیندیشیم. تازه بعد از کلی کار و برنامه‌ریزی خواهیم دید که بسیاری از مقاصد ما به دلیل وجود عوامل غیرقابل پیش‌بینی و یا بیرون از کنترل ما عملی نمی‌شود و اصلاً عملی نیست. به نظر من بنده برای رسیدن به آن، تغییر دیدگاه و تغییر بینش را باید خیلی جدی بگیریم. کار تخصصی در زمینه فرهنگ اسلامی و دینی و به‌طور کلی مباحث تخصصی درباره رشد اخلاقی را پی‌گیری کنیم و به تدریج به یک برنامه درازمدت برای تعلیم و تربیت انسان‌ها برسیم و این شتاب‌زدگی و عجله را کنار بگذاریم. سند چشم‌انداز از نظر فرهنگی، آرمان بسیار بلندی دارد که هنوز پایه‌های انضمامی و عینی آن ایجاد نشده است. حتی اگر پایه‌های عینی و انضمامی آن را هم ایجاد کنیم، باید توجه داشته باشیم که فرهنگ، قلمروی نیست که بتوان در آن با رفتار آمرانه کاری را انجام داد و باید این دید را داشته باشیم که ما فقط بذرهایی را در حد توان خود می‌کاریم؛ بخشی از آن‌ها بارور می‌شوند و محصول می‌دهند و بخشی از آن نیز تلف می‌شوند و از بین می‌روند.

آفت‌ها چطور؟

آفت‌ها هم در زندگی جدید وجود دارد.

یعنی در طی این بیست سال، آفت‌های جدیدی هم به‌وجود می‌آیند؟

صددرصد و به این دلیل باید واقع‌بین باشیم و بگوییم که در پی کاشتن بذرهایی هستیم که محصولات مورد نظر و دل‌خواه‌مان را به بار آورند و در واقع به وجه بیش‌تری از محصول برسیم؛ نه این‌که بخواهیم صددرصد به هدفمان برسیم. زیرا نوآوری‌های عرصه فرهنگ با عرصه ساختن و صنعت فرق می‌کند.

با یک تیم فوتبال هم فرق می‌کند که ادعا کنیم این تیم را پنج ساله قهرمان می‌کنیم.

صددرصد فرق می‌کند. این‌جا بحث نرم‌افزاری مطرح می‌شود. بحث ظریفی در میان است؛ باید با بینش درست و با برنامه‌ریزی دقیق تلاش کنیم که به‌طور کلی تا حدی به مقاصدمان نزدیک شویم. باید واقع‌بینانه به مسائل اطراف‌مان نگاه کنیم.

به هر حال، امیدوارم سخنان من هم چون سخنان کسی که می‌خواهد جامعه ما گامی به پیش بردارد، شنیده شود نه هم‌چون سخنان یک آشنای بی‌مسئولیت که فقط دیگران را مقصر می‌داند، و در پی آن است که غریبه‌ها و کسانی را که پیشرفت کرده‌اند به رخ ما بکشد، اما خودش هیچ وظیفه‌ای را به‌درستی انجام نمی‌دهد؛ و نیز نه از موضع بیگانگی که در قالب دوست برای ما اشک تماش می‌ریزد. ■

اگر می‌خواهید تحول دینی ایجاد کنید، باید جامعه خودتان را به خوبی بشناسید و بدانید که چگونه می‌توان ایمان را در دل‌های مردم به‌وجود آورد و آن را محکم کرد